

فتنیہ منکر پلوی و شی بود چون برکت دو تهم پر خاستہ قصیہ نظر پر کرد کسی دلکش  
و پیغمبر و می نمازی گزار دا زان تھب شد و در کعٹ سیوم کسی دیگر خیر آن کوں  
دل کر نمازی گزار دا زار د کعٹ چارم دیگر می خیر آن چون سلام دادند پید کرہا  
کس اول ست پر جائے خود شستہ دا زان تکس کر در حال نماز دیداڑ پو و آن فقیر  
بوی نظر کرو و بخشد پید و گفت اسی فتنیہ کدا اعم کیک ران چیار کس باشنا نماز گزار د  
شیخ عبد العزیز فتحی گوپکر مثل این قضیہ شنیدم کہ صادر شد از قضیب المیان  
محمد امیر تعالیٰ بل بعضی از فتاویٰ قاضی موصل راشیت بوی انکار تمام پوکیں و دہم  
که در عکی از کوچھا کے موصل از مقابل دی می پیدا خود گفت دیرامی باید گرفت و نہ  
و سی راجحا کم لفظ کر دتا ویرا بیانستی پرساند ناگاہ دید کہ بصورت کردہ بی را آمد چون  
مقداری دیگر پیش آمد بصورت اعرابی پر آمد چون نزدیک ترشیذ بصورت یعنی از فتاویٰ  
شاہزادہ چون بقاضی رسید گفت اسی قاضی کدا اعم قضیب المیان شجاہ کمی پری بیان  
کی کتنی ملاضی از انکار تو پر کرد و مردی شد تپیش شیخ عبد العزیز کفت کہ قضیب المیان  
شاد بی اگزار د گفت گھنٹہ کہ ہر یہ شر سفرے در خانہ کعبہ در سجود است و ہم در حجات  
در فتوحات آوردہ است کہ بعد از نماز جمعہ طواف می گردم شخصی دیدم کہ طواف میکن  
کہ وہی کسی رامزا جمیت لئی کر دنہ کسی دی را بیان دو کس دی می آید کہ ایشان از مح  
جد اینی کر دو اشتہم کہ روحی است کہ تجسس شدہ تحریر اہ وہی نگاہہ اشتہم و بر دی سلام کر دم  
جواب من باز داد پاؤ می ہمراہی کرم دی میان ما سختان ماقع شدہ دا شتم

وَمِنْهُمْ مَنْ يَرْجُو  
أَنْ يُنْهَا إِلَيْهِ الْمُنْهَى  
وَمِنْهُمْ مَنْ يَرْجُو  
أَنْ يُنْهَا إِلَيْهِ الْمُنْهَى

که احمد سلطانی است از دست پر سیدم که چرا از روز نزدیکی هفتاد و سه که بسیار کم دیگفت  
 جمیعت که خدا تعالیٰ روز یکشنبه ابتدایی خلق عالم کرد و پر زحمجه فارغ شد پس میگین  
 ششش روز که دی در کار مالود من در کار وی بودم و برای حظ نفس خود کارے  
 آنکه دم چون شنبه آمد آنرا بایی خود نهادم و در وی بکب شغول بودم از برای قوت  
 آن ششش روز و یک روز می سوال کرد که در وقت تو قطب مان که بود گفت من بودم  
 پس مراد فرعون کرد و بر قت چون با آنجا که من شستم با آن هم یکی از همچاپ من گفت که  
 مردی غریب و دیدم در مکده قی راندیده بودم با تو در طوف سخن میکرد که بود آن و از کجا  
 آنده بود قصیصه را باز فتحم حاضران تجھیز کردند انتی سایحین و اعیان اولیار پس  
 است و از این خلکه اینست که در پله که بخود ربان شاه دوست محمد که عزار مبارک شان دریاغ  
 است دائمی حال آن پلاغ دیران است نشست بودند و عادت شریعت پود که بعد حملت  
 شاه دوست محمد در سال گاهی دوبار و گاهی سه باری آمدند و زیارت فراز بار  
 می کردند و چندی می نشستند و در وقت حیات شاه مغفور چون فیما بین وستی  
 زیاده زیاده بود تا چنین می آمدند و شاه مرحوم چون حال قوی و بجز عیون تمام داشت  
 و پیوسته مع الحق تعالیٰ پود مجتبی دوستی بسیار بسیار بود الفقصه آن پلاغ مردم  
 همان مبارزان آنده قصد پر شد در ختلان نمودند حضرت شیخ قدس سرہ الاعظمی آن پل  
 آورد که اینها ازین درگذرند چه چون آنمار شاه مرحوم بود قلب کرازیده بکرد مرضی بیکش  
 شاخ رسیدم درین اشنا بود که شنیده قل فلم تفکوون پس آنها باید اصلان لی امشق فرمد  
 آنها چون شقاوت و شستند نمی درازد مان شان اخیر کوران اللہ کلیکه دی الفتح

سیمینه بیکشیده بکرد میگردید که اینها کیمی اینها بکردند که اینها بکردند

عجیب  
 بیکشیده  
 آنها  
 بکردند

پل  
 بیکشیده  
 آنها  
 بکردند

پل  
 بیکشیده  
 آنها  
 بکردند

الفا رسیقین بریدند حضرت شیخ رحمة اللہ تعالیٰ معموم و تراست شد پس شنید  
 الظایل هوا المکنون از تراست استراحت یافت و از این جمله اینست که ملا شیخ  
 کمال الدین که از خصیصین ران بود عزیز است لفای بارگ نمود و دل مسلمه تراست خاطره  
 بو و چیزی از کلام امیر مسلمین از فقها و تسلیمین اطلاعش بود و ادار باشی و شهو از حروفیه صافیه  
 اسرار کلام شان هم بران ناطق و عبارات بعضی ازینها و آن خلاف در خاطر آورد که از  
 حضرت شیخ استضمار این مسلمه باید نمود تا واضح گردد که کشف حضرت شیخ رحمة اللہ تعالیٰ  
 بچه حاکم است پس آن مدرب پاپی متغیر شد و شست بجهود شست حضرت شیخ رحمة اللہ تعالیٰ  
 فرمود که افلان تراست خوبیست گفت تراست خوبی عبارت است از اعلق ارواح بعد از نمات  
 با جسا و که در بطن نشاد خلقت تمام یافته و حاملش حیات انسان در واردنیا بعد  
 ممات ای ما شاء اللہ تعالیٰ و گاهی تراست خوبی پر تصرف روح در جسد غیر ای ما شاء اللہ تعالیٰ  
 من لمحه او لمحایت فرمود که خبر سید ہدکه تولد نیست و در شان تراست خوبی بخود گیر خبری نفرمود  
 پس ظاهر و می دلایلت دارد بر اینکاش مهکان و قوع و فتوحات شیخ امکا شنین  
 حضرت شیخ ابن حربی موافق و می سنت و از بعض ناظران فتوحات که در علم ظاهر  
 و مطلب صوفیه صافیه الاسرار کثیر هم اللہ تعالیٰ ای یوم القرار یہ طولی دارد و پر  
 فتوحات نظر کلی دارد و شنیده ام که شیخ صاحب فتحی حات رضی اللہ تعالیٰ عنہ از نعمه اوصیو  
 خبر سید ہدکه و سے مریض شد و در معا الجا ہجرا جمال داشت بعض پاران می گفت  
 که علاج باید نمود گفت که اسکی اسماعیل اذکر عوّد کے پس آن عارف بازدید کرد که  
 پیش قرار متطبیب و از حال من آنکا که کن علاج طلب پس فت بجهود سید دن  
 کن متطبیب که مرجع خلاائق بود و پس از پیش فسی مردم گردید اگر دبو وند تنظیمی هم شیر خاست

والتفاوت بسیار پیار کرد و گفت این مرض دایمی علاج است آن پار باز آمد چنانچه شغقول شد روز دیگر پیش متطلب رفت متطلب به گرفت نتایخت و از حال علاج و مرض غافل در توجه شد باز آمد از شیخ از ماضی و امروز شیخ گفت پیش از نیم هن پودم که در متطلب تصرف کرده بودم و آنچه نیم وارادات زیاده از حدست احاطه آن در تصریف

د تخریز تغیرت از آنچه معلم افیض است که در سایه درخت برگ دمی شنید که معلم عارف شنید  
شده بخوبی مگشت مراجعت بخانه مبارک نمود بعد خوبی خبر شانع گشته که مولوی مرحوم

جامع علوم دینیه و عقلیه و عارف معارف لقینیه سحاوی اسرار وحی بنوی علیہ السلام علی  
الله مولوی شیخ قطب الدین فقیر کاش حروفت شهید شد و ملاقی پرست جلی علا

**گشت و حمل** نسبتی دریندی از احوال واردات منام و اهمیات از جست ار راح اویسای طاهر و این هم حدی ندارد فلایح مرانی خود هن تذکر آن فاکنده در

تخریزی آیدا ز انجمله غیبت که در مکات کهنه بود ظاهر اور عالم ذکری پیش از داشتی می‌گذشت

الله تعالیٰ داشت ازین راه آن در وسیع مقامی بسیار داشت و دی در تبدیل حیا  
حیا نهاد و داشت روزی گفت که حکایت زنان خیر کیم ام شنید که مسماز ریسکرند و

ویک عجایب شان در ذکر آورده حضرت شیخ محمد امیر تعالیٰ گفت و راست امر حسره هم مردم  
سازاند که شفیع توانست که وند اتمه را متوجه شد از احتمال خود از این موضع

بیکار مادرست شدی مردمیں بیکار پسندان رودیت ہمہ اور بیکار پسندان  
التفات پیشواد تجایح پیشواد چیزی دیگر نیت در ویش گفت یکی شما ہستند شمع شما  
خون تھے و بعد میلے چاٹاں کوئی تھے وہ شما

حضرت پیر سید حبیب الصمد رحمۃ اللہ علیہ صاحب اعظم عالیٰ ہست و می ازین مثال چیزی می دا است

حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی فرموده چه چیز است برین شاشه کنم در دلش گفت اگر  
 که اینست داشت باشد قلآن گیا همیارید گفت مرتضیان گذشت می آرم و بسوی صحراء رفت  
 متوجه بجا نیم پیر سید عبدالصمد رحمة الله علیه صورت حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی چند آن  
 از رحمته نمودار شد و فرمود آن گیا هم مطلوب نیست حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی چند آن  
 گرفتند و آورد آن در دلش متوجه شد که ایشان نه تام گیا هم شنیدند و خود پیدا نداش کیا یافتد  
 و نه دریافت که علم خبری بود تعلیم میاید و از انجمله اینست که آن در دلش رحصت  
 شیخ قدس سرہ الاصفی اخفاکی عال خود می کرد و هر چند که حضرت شیخ رحمة الله عالی  
 هر گز متوجه بصنعت وی نبود لیکن چون از انجا که از خوصل ہل کمیا اخفاکی جیلی  
 بحاظ این بجای اخفاک و من لا یکی نیکرد و فرق میان فریقین ناکرو محبت  
 خود مشعوف پروردوزی گفت که شما استخاره کنید و دریابید که این صناعت چیز شما  
 هست یا نیست شیخ رحمة الله عالی فرمود مارا پا این اتفاقات نیست بعد از آن در زمین  
 نکوئی که شیخ تعطیل حواس ظاہری است می دید که بحاجت انسانی رفته از اطراف  
 جوانی می قاود رات منفوره طبائع بودیا است و دی مُغْرِق در بحاست است و حضرت  
 شیخ قدس سرہ الاصفی در سراج نام تطهیر و مُغْرِق که ازین جلسه بخاست با در دلش گفت که  
 مار احتی ازین نیست ہوید است که اشتعال باین صناعت پیشیغ و قدر که شیخ رحصت  
 طبع و بیانی ذمیمه است و صور قشن قاود رات است و بحاست امر کمال ازین  
 جنس بتری باید بس تبری نمود و هر چند مخطور ذهن سارک هر گز نبود از اینجا که گفته و  
 مخطره دی که زینه مار شا به میل طبع نبود راه یافت آن صورت رو فرمود و از انجمله  
 که روزی بخواست یار که خانه پر اور کلان تصفیه می نمایند و جارد بسید ہمنه پر آن بدل

**شدن بعد عصمه قبول خوازیا و درآمد که برآ در زاده شهید شد از آنجمله نیست**

هذا یا هم خرد سالی چون پیدا در کلان فوت شد و می اراضی خراجی بیان شد حکما همچنان پنهان  
بودند و می خواستند هر چند مردم گفته شد که شان صنایع اند ازین سرانجام چگونه یا بدگوش و  
بلوچی می خواستند هر چند مردم گفته شد که شان صنایع اند ازین سرانجام چگونه یا بدگوش و

بینهاداران از آنها بیتقریپی جدا شد پاژوهه پارسی دره اخلاص خواهد صورتی نمود و از این

میتوانند از آنها بهترین پیشگیری را شدید باز و بار بسیاره اخلاص خواهند داشت موده از اینها  
که در اینجا از اینها برخواهد شد از آنها کمال ارشاد کرده اند که گفت من در اینجا باشند

محمد فرجی سیر باشد شاه چند در آمد مردم چند می دیگر بودند و ما اخچا کیم تری خوش بگرد

خوبصورت و چشمگان در آنجا هستند تا راگر فتد و من مخدودم و با خودشی  
دشمنه داشتم

رکارفته چندان در مزاج شرفیت حیارت راه پا هسته بود و نه هر برخی به احساس و سعد  
خاص همکر و دوچی برداشتی را از اسعا ملهمی کرد طاکمال الدین جیو که از باران باشد گفت

کر محمد فخر سیر و قید وزیر شد از وزیر و با او شاه خوشی نبود بلکه مخالفت تمام بود و عذر

نور و شوکت داشت. بعد چند روز خبر از وہی دار شخت که حالا معروف بـ پچھائیم  
شادگانش تک امشاد قدر نشیم شش جایش تعالیم اکتفت که علاوه

کمال لہیں کی سکتے و فراست بسیار دار و ہر خذیل قید وی لمجرو این معلم اپنے

داشتم کسی بقیه تمدنی دریافت آرا نجده نمی‌بود که از بعضی میراث آن گفت که وزیر سیاه

زندگی است فضای اجتماعی یاران اچخه شخصی پر فکرند بعد از آن نهدست دویم  
از همان سه رسکت و قیچی از زیاد آنها که فکرند و نمود آورند و سرمه او را عینه ای میگیرند

چنانچه عدالت گاؤ و جاموس سرت پعدازان خبر شایع گشت که وزیر مقدم شد و تا مدت قوچ

وَالْمُنْتَهِيُّ بِهِ الْمُنْتَهِيُّ

از انجمله اینست  
 لذیفرا آور دو بر جنی ازان ملاقات با فیضی علیہ السلام کردند و از انجمله اینست  
 که حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی در همان بقسطه الافق در حالت تعطیل خود ظاهره  
 جایی رفع دید و در آنجا حضرت امیر المؤمنین عثمان رضی ائمۃ تعالیٰ عنده در عدو غیر  
 بجهد مشغول است بعد پیش این قصر را دید تبصص کفت که تو پیش اما در انجار و بیم  
 قی انجمله توقف نمود آن شخص کفت که در آنجا اجنا پاک حضرت ربات پناه است صلی اللہ علیہ  
 و علی آله و علم بعد ازان ثبت بلقای خجسته حضرت امیر المؤمنین عثمان رضی ارجمن عنده متقرز  
 شد حضرت امیر المؤمنین علیہ رحمۃ الرحمن یا کسی از حضار مجلس پاک وی گفت که صلی اللہ علیه  
 در قلان طابت متوجه بآن شد و تبحیث انت از حضرت امیر المؤمنین علی مرضی کرم اللہ تعالیٰ  
 وجهه پوے طلاقی شد و در کنار خود گرفت و ایقوت در سینه بسار ک چپانید و فرمود که من  
 امداد کنم منع کرده بود حضرت امیر المؤمنین عثمان رضی ائمۃ تعالیٰ عنده فرمود که من منع شکر دادم و  
 از انجمله اینست که حضرت ابی ابراهیم رضا صیل اللہ تعالیٰ عنده پوکه برای کیهار شاد است  
 و می دم عدم بنویل ارشاد نماید و از انجمله اینست که امیر المؤمنین معاویه را دید و رکوت  
 و سرگون و از انجمله اینست که درینکام ذکری سلاح بندی در چانه خسپید بود  
 مردم دیگر که از احصاء پسندیده و در بودندز نمکه گفتند که با اوی بخشید وی خسپید حضرت  
 شیخ قدس سرہ الاصفی می پنید که ماده سگ نی خوابگاه است بجز داین وی ای خاست  
 از انجمله اینست که زنگ است ناخوش شد بوسی زجر تزوید از انجمله اینست که درینکام سلاح بندی  
 میل بزری خوب و حسن صورت داشت حضرت امیر المؤمنین ابی بکر صدیق صیل اللہ  
 تعالیٰ عنده بوسی شود ارشد و آنکه شد بدنداز گرفت و آنکه ناخوشی از چینی لایح  
 چون بحالات صحوا آمد انجار الگ است عادت شریف پوکه در هر چاکه خل می دریا

آنچه رامی گذاشت علی اکنجه و قنیکه از جانب قدس ایمای می یافت از حکم  
 که در بلده بهرمچ بہبائے چندی چیم فارسی بہرقلانی در رویشی متوجه شد باقتصادی  
 عادت شرفیه که سیر ملادی کرد و بہرمل لباس ملاقات می کرد و اگر کلمه خپر و لپشد  
 می شنید بسیار بسیار خوشی داشت خاطر می شد و اکثری آن کلمه را پر زبان رانده  
 امیرزاده خوشها میکرد و گویا اسکر شراب طور روشنود چون بیکان در رویش رسید  
 در رویش گفت بسیار شفاف آن در رویش همه چیز را شرمی گفت شیخ قدس سرہ الا صفعی پیش  
 می رفت و شست در رویش گفت ملامت از الله انداز یعنی زین از اسب جد اکن  
 حضرت شیخ قدس سرہ الا صفعی اسپ را بند کرده گذاشت تا بعلت مشغول باشد  
 اسپ گیاه خورد و در حبیت در آمد در رویش گفت که اسرار الله خورد و سرکشی و چندین  
 راه خواهد و گفت با شیخ قدس سرہ الا صفعی که تو هم گو که همه اسر حضرت شیخ فرمود  
 که مبنی این حال نیست در رویش زبان خود را بدعا می آورد حضرت شیخ قدس  
 سرہ الا صفعی فرمود که بیرکت حضرت عویش عظیم رضی الله تعالیٰ عنہ چیزی خواهد شد  
 در رویش در سکون شد بعد ازان بحضرت شیخ قدس سرہ الا صفعی عطوفت آورد بسیار  
 هر بان شد و بتوضیح طعام و غیره را آورد حضرت شیخ قدس سرہ الا صفعی چندی  
 در صحبت آن در رویش ماند در رویش گفت ایام من پیغمبر رسیدند این عالم ارتکال  
 می نمایم پسماخیر خواهیم کرد در پر جا که باشید حضرت قدس سرہ الا صفعی از در رویش جدا  
 بعد چند روز آن در رویش را در جلسه مکو تیه دید که سرتاز جمیں و می لائح است در بمان  
 می بینید که سروی در دست و می است حضرت شیخ قدس سرہ الا صفعی متالم شد و خود  
 گشت بعد ازان مردم از بهرمچ آمدند شان دادند که فلان در رویش را مردم بخوبی

حق اللہ کشند و بجوار الله تعالیٰ پیوست و حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی قوت دوست  
 را امتدای میکرد و می گفت که بعد موت قوت چنین داشت و از انجمله ایست  
 که روزی محمود شهید علیہ الرحمۃ را در معامله و حایله دید که میگوید که بین اینها را که  
 چکر دند اشارت بسوی مردم و هی که قریب مزار مبارک ویست و مزار مبارک  
 بسم غرب مائل بجهوب زحضرت باشاد و کروه خواهد بود حضرت شیخ قدس سرہ  
 الاصفی سوار شده متوجه مزار مبارکی شد عادت شریف بود که در اکثری از  
 اوقات در آنجا میرفت و می شست و حالات پسندید که در خلوات شیوخ بیان  
 را در می نموده بود اشدن گرفت القصہ بقریب رضی که بجوار مزار بود رسید و را  
 می پسند که مردم و هم از حدود خود باستیا وز شده قدری از زین متعلق به مزار در کشت  
 خود آوردند آنها را اطمیند و منع نموده آنها عدم شدند و گذاشتند و از انجمله ایست  
 که بسیر کو هستان متوجه شد در آنجا هی راه آوازی شنید که من قرشید اشمها ان  
 من باشید بعد ازان ببلده گهرهنسا بضم کهاف ہندی این حرفي سے کہ اهل  
 ہند کاف را باها امترانج ساخته کیرف کرده بیخوانند و فتح را و سکون با باعنة  
 نون و در آخر الفت بعد سین محله متوجه شد در آنجا از زیافت بعد ازان در جای  
 دیگر قریبی دیدیافت و زیارت کرد و مردم همراه را گذاشت و بکو هستان فت  
 چند روز در می شغول بود در آنجا اسنار آدم لایح نبود چون ولو لاعشق بمرتبه  
 کمال بیو و از ظایلی تر ناک باگی تکریدن اثنا صورت حضرت عصر صادق ا  
 رو نمود و فرمود که حاله مراجعت نماییں مراجعت کرد و باران را همراه گرفته بجانه آمد  
 و از انجمله ایست که از فصیبہ سهالی خضرت باشام متوجه یا بعکس قریب مسئلی بجز

شیخ کالی علیه الرحمه رسید و آن مزار از حضرت باشنا بجانب غرب یک کروه ساز  
 مزار آزاد بی پرآمد و شنید که از تو کاری نه نیک بظهو رخواهد آمد چون بجا نه مبارک  
 رسید یک شبی مردم آنجا که از راه حسد سود مرداج داشتند و از برادر خود حضرت شیخ  
 قدس سره الاصفی صدیعی بظهو رپوسته بود که آن مردم نار احتیا بآن پود بجا نه ببارک  
 در آمدند و حضرت شیخ قدس سره الاصفی در مرافقه و شمیر کشیدند و باشد احمد مبارک  
 رساندند حضرت شیخ خبردار شده شمیری درین پیش پود بدست آدر و به ران شخص کشید  
 و مستقی از بند جد اشند پس پاشند و گریخت حضرت شیخ قدس سره الاصفی بسلامت  
 برداشته زخم سست رسید بزودی به شدحال آن مردم همه امتعه خالصانه دلخ  
 جان در محبت قداده رند بضمها عفده بعیت نمودند و آن شخص که شمشیر کشید بود بر دلخ  
 خاله زاد پود از خود از فرزندان مخلص فدا است و ودادگی دارد پدر انگمه بی اینه زان  
 علی الخصوص بشب بجا نه دگرد خل شدن حرام است و صاحب خانه را مانع طلاق  
 سرسد داکر قبول نمایند پس بید و اگر شمیر و غیره کشد پیش از نیکه رساند دفع آن لازم  
 اگر دین کشته شود بر دی چیزی در دنیا از کفار است و دست و قصاص عیت  
 در عقی از اتمم بری پس چگونه راست آید قول شیخ کالی قدر فرقه بید و نشت  
 که حنات عوام سنتیات ابرار است و از نجاست که نلات که از حضرت نبیا علیهم  
 و علی نبینا و علی الکرام واقع شده و تعبیر ازان نظالم و مثل آن شده مجموع بر تک  
 اولی است پس ترک اولی در حق آنها چرا که بین مشابه است پس بعده بی از نکه اقتضا  
 عرفه ای باشد که علی احقيقه در نه انبیاء باشد در حق آنها اینجا حالت که لا حق شان آنها باشد  
 بچنین مشابه بوده باشد پس تعبیر آن به نه نیک پر جای اشرار از بیجا است که سلطان

عارفین ابویزید بسطامی علیہ الرحمۃ سجدی رونماز جمیع آور دو عصا خود را در  
 پائین صحن مسجد استاده نهاده چون زمین آنجا چندان قوت ماسک نداشت این  
 بعصایش خیل اقتاد و دی را بزمین آورد و اکن شیخ از نماز فارغ شده بعصایش  
 کرد و عصایر اور جایگاه نهاده بود و نیافت از مسلکت اه خود برگشته گرفت ابویزید این  
 شکفت را معاشر نمود و در خاطر آورد که بسبب عصایش این تکلف بوسی میش آمد  
 شیخ ابویزید با عذر بیان کن شیخ روآ اور دو عذر تقصیر خواست همایال این  
 حکایات پایان ندارد و صاحب خصوص حکم قدس سره میفرماید در فصلی شیخ نمی کند  
 شفقت پرندگان اللہ تعالیٰ سزاوار ترس است از قتل کردن پرندگان در راه حق تعالیٰ  
 حضرت داؤد علیہ السلام و علی نبینا و آله خواست همای بیت المقدس این پن کرد  
 چند بار کمر پس هرگاه فارغ نیشد از وسیم می گشت پس شکایت کرد آزرا او داد  
 علیہ السلام و علی نبینا و آله ای پس که حق تعالیٰ اپنی حی فرستاد پسکه حق تعالیٰ که خا  
 من که بیت المقدس باشد راست نماید از دست کسی که غمزدی کرد و آن حضرت  
 پیش ازین جالوت را با مرآتی کشته بود چنانچه حق تعالیٰ میفرماید چشم کرد  
 جاگویی پس داؤد علیہ السلام د علی نبینا و آله گفت که ایا نمود آن کشنم راه تو  
 حق تعالیٰ گفت آری در راه من بود و یا من بود و لیکن آن کشکان ایا نمود ندیده  
 من یعنی بند بامن بودند پس هترواد و گفت اے پروردگار گردان آن بنارا از  
 دشتمان کسی از من باشد یعنی از اولاد من باشد پس فحی فرستاد حق تعالیٰ کسی و سے  
 که پرتو که سکیان یا شد شے را نباخواهد کرد و غرض این حکایت این است که  
 مراعات این نشانشانی بہتر است و آر استن شی اولی تراز هم دی ایا کنی یعنی

و شمن جد اتعالی را که کافر سار محتعلی باشد پدرستیکه و اجب گردانیده برا آنها  
 لعل مصلح را تاباتی مائند محتعلی گفت و آن جمیع الالئم فاجمیع لکهاد توکل  
 علیک الله یعنی اگر میل کنند کفار بسوی تو را محمد به رئیاد مصلح پس میل من  
 بسوی آنها و بد هنچه خواهند و بسیر کار خود را بحق تعالی آیامنی مینی که مرانگس را که  
 واجب است بردمی قصاص دله خون گرفتن چنانه مشروع ساخته بولی مقتول  
 گرفتن خون بهادر یا حفوبی آنکه خون بهادر گرا عرض نمایند خونها و عفو پس  
 دورین هنگام مکشید کشیده را آیامنی یعنی محتعلی را که وقایتکه خویشان مقتول بشیر  
 باشد پس کی از آنها راضی بخونها شد و یا گذاشت قصاص او و یا گز خویشان و  
 بخونها هند مگر قصاص و کشتن کشیده چه طور مراعات نموده است آن راضی  
 بخونها و یا بعفو را و میجح می دهد و می دیگران که قصاص بخونها هند پس کشته  
 نمی شود آن کشیده بلکه بخونها قصاص مبدل می شود آیامنی مینی محتعلی را که فرمود  
 چنانه مسیحیت میلها یعنی چرا ی بدی که کشتن از راه تقدیمی باشد پدی است  
 مائند و می که کشتن کشیده باشد بمحکمات کشتن بخی پس گردانید محتعلی قصاص  
 را که کشتن کشیده باشد بمحکمات تقدیمی بدی بدهی با وجود اینکه مشروع مباح است  
 در شریعت عتر اهل شبهه پس شخصیکه از قصاص دله گرفتن گذشت مصلح کردند و  
 برآشده فعالی است زیرا که آن انسان که متحمی کشتن پود و حمورت دی شن مظاہر  
 فشیده محتعلی بایم خلا هر خود مگر بوجود دنده پس چه که مراعات کرد و بنده و نگاه داشت  
 و می مراعات کرد و مگر محتعلی را و تمامه شرح و بسط و ان کتاب محکم است بین مقام هنری  
 آنرا انتقام نمیکند و اگر بسط هوای پیش بتوسی فضوص حکم که ترجیه ایان نبود است

حصل ائمه علیه علی آمد و سلم و از اینجا مکالمه نمیست که چون دست از بند اسماعیل جسد  
 میگشود و میگذرد و میگردد که رفیق دی بودند چنانچه کثیر خواستند تا مکافات اینچه پروردی واقع گشت  
 که ندوی و کمیان ایدا بودند حضرت شیخ قدس سره الاصفی هیچ خطره ازین فکر نداشت  
 بدراشت چه شجاعت پر کمال اشت چنانچه ششمین از اشاراتیان پیشتر تحریر یافت و منزوی  
 زاده هم من یکی بدل علیها شوکه و خوب بود بود ناگاه صورت سالار احمد علیه ارجمند که  
 خوار مبارک شان در حضرت انس است گویند که دی از زنای سالار سعود عازی  
 باشد خیلی از محنت که در بلده بپرسی مدفن است و زیارتگاه خلافت جلد است حاضر شد و گفت  
 که من مخدوشما هستم هیچ از انها بر تو تسلیم ننمیخواهم صورت نخواهد گشت چنانچه کثیر از این  
 در حضرت انس شجاعتی قریب مراد خانه مبارک حضرت شیخ قدس سره الاصفی همیشه همیشه  
 در شب تاریکی مردم قریب مبارک که در خواب و حضرت شیخ قدس سره الاصفی نیاد است  
 قدریم با رب خود پواد و با ایقان ندارم که اندیشین اشتا صورت حضرت حضرت زرگوار رسید  
 بعد احمد رحمه الله علیه و علی اسلام و مبارک اندیشی اخلاق فرموده شد رگفت بجایت  
 خاطر باش چیزی از مخلوق را نخواهد شد که مظنون است لبعض اینجا و در شجاعت از  
 این ایشان اینجا ایشان نایاب ند چنانچه شانی آنها مردم نشان نمیشوند در خلق شجاعت  
 با وجود این شجاعت هر چند خواستند که بخانه در آیند و بدیلوانها که در قامت قصیر بود  
 عبور نموده بخانه دنایش را میگذاشتند ای طبق قانون مطلق که طول است اقدام آنها پس از این  
 در این قدر دلخواه آدم خود را خواستند که باز نداشته باشند خردمند و شدید راه غفلت  
 خانه خود را که مخدود و در خود هستگرد بودند که چنان است که از ماجرائی نشان دادند که حضرت  
 شیخ قدس سره الاصفی در خانه اینها بود و در حقیقت با اینها بود که مطلع از امور عنایت رپانی

بودند کلمه با کسی نبود الا بارب خود دین نکته است هوش فارمده بعرفا برخواه که  
مشاهد می توانند تجلی حق تعالی با اسم ظاهر و می در شهود از عذر از آن بجز آن جماعت  
ملائقي شدند سرگون اسلام سخنی دارد از پایان نهاده ازین باز کرد بصلی تمام و  
وصل چهارم در بندی از کرامات و خرق عادات که متضمن بعض تشریفات بمحاجه است  
از اینجا نیست که حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی برکناره اب نبر که کلیانی نام دارد  
در زیر درخت پر گردید آن درخت مخصوص یه بقیه هندست بیار موحد داد و تمیل  
ساکن وفتح کاف فارسی و در آخر دال محله ساکن بسیار سایه وار و گیشه ایضا  
و غریض لاد راقی است و عمر طبیعی از حد زیاده نشسته بود و عادت شرفیه داشت  
که در زیر آن رخت در گذرا از اوقات با حق تعالی اطمینان فاشت احوال طاری می داشت  
که فطاق تحریر قاصر است از استدیفار شده ازان القصه در نواحی آن درخت یک  
پیش مرده افتاده بجای اطریحه ایجاد کرد که برین نظری باید افسوس پس نظر اتفاقات باشد  
وی افکند فی الفور زنده شد باز حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی بجانب یگر تو جلد  
اتفاقات را گذاشت بحال سابق خود آن کا پیش مراجعت نمود و به محسنین طور بود  
اخیار حضرت عیسی علیہ السلام و علی بنی اآل الطاہرین پیشی بر قدم وی بود دل  
علم بحال عمال تخلصیں ماناقصان را مجال مزدن و تعیین مقام او لیا و اینکه از  
لکھوف علیه مقدمة کا هفتوچیز نوچ بکدام وجه باشد از اینجا نیست که حضرت شیخ قدس  
الاصفی در زیر درخت بانیازد احوال حمیده در حباب حق تعالی بود ناگاه عروی سوار

۲۷  
پیش از اینکه این شیخیت که این شیخیت است که این شیخیت است  
میگویند این شیخیت که این شیخیت است که این شیخیت است

بچند کس که مرتکب ہمہ معاشر بود و ظلم و سرقة اکبری که عبارت از وی در کلام محمد  
 بن عثیمین  
 بخاریہ با ائمہ رسول صلی اللہ علیہ وعلی آله وسلم واقع است از وی ہویدا بود و کویا که جلت  
 دلخواہ  
 وی برین شیوه پود پیدا شد نظر حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی بر وی فتاویٰ تحریر افادات  
 دلخواہ  
 نظر بر وی آواز هات قلب علیی رسمید که نظر بر وی مغلکن خضرت شیخ قدس سرہ الاصفی  
 انتقال مرآور و حشیم پوشید حال آن مرد متغیر شد از این پیش متن آمد ہمہ چیز که با خود داد  
 دلخواہ  
 گذاشت و مجاور و رکاہ علییه شد و طلب حق در نفس مستولی گشت و از پرچارزاد او صفا  
 دلخواہ  
 نهاد بقدر که داشت بتبری گرا قلب حقیقت شد بعد ازان حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی  
 دلخواہ  
 خود کر شغول ساخت و بذکر چهار خصی تمام شد و روز مشغول می بود و احوال پیدا  
 دلخواہ  
 کرد که خلا عین سر آجست و کلام اذن سمعت از آنچه نیست که آواز هات قلب علیی  
 دلخواہ  
 داندار و اح طاہر مجاورت داشت و ذکر حصی می شنید و زے گفت که عجیبت  
 دلخواہ  
 از مردم که نمی شنوند این سنگریز ہابز بان پیش می گویند مضمون لاموجود ای ائمہ  
 دلخواہ  
 نشسته بود گفت که این نعمت عظیمی از محنت و کربنی نیست حال حضرت شیخ قدس  
 سرہ الاصفی چاپیری آورده است بچنان حضرت شیخ قدس سرہ بعرض ساند که این  
 چنین چہ اپر اور رشته قلیل لمسکه نباشد یعنی اسرار الهی را ہویدا مینماید حضرت  
 شیخ قدس سرہ الاصفی چیزی نفهمود ند القصہ بعد ازان که چون فی منزوی می باشد  
 طلب حق بود و از ہمہ لذائک دنیا و مترفات وی گذشتہ بر عیال می جمانت  
 دلخواہ  
 لفظه پتکی رو آورد چیزی از حرام و حلال کسب کرده جوانی عیال میر داد وی از  
 اکتساب امتکان و درزیده و از استغافل تحصیل سباب معاشر مقاعد گشته ازین  
 سبب یعنی از نسا از متعلقات وی بخواه حضرت قدس سرہ الاصفی دهدانا بقسط

الادنی کے پھر خاص خود رہ پڑھتا بزرگان ہے راندند و بھاپ پاک حضرت  
 دحیلہ اللہ تعالیٰ بی اور ایمان لام و کاف پیغام بر حضرت مولانا قصیر الحسین رحمۃ اللہ علیہ  
 حرص شرہ بلند اندیسا وی چیزی دیگر مختکر دراز ہاں کاسدہ آہناگشہ و پالا بکھر دنیا  
 سایق بعد وادہ چنانچہ شخصیت فارون والہاک قوم لو طاو شہادت حضرت زکریا و بھی  
 علیہما السلام و علی نبی نہیں اما و محمد پھر حضرت پونت علیہ السلام و علی نبی نہیں علی الاطلاق  
 و حادثہ حاملہ حضرت امام الائمه حضرت امام حسن رضی اللہ عنہما و علیہ  
 شایو و القصہ آن ذہن پیش حضرت قدس سرہ الاصفی رسیدہ متفق المفاظ و معنی زیارت  
 دراز شخصیتی لائیں راندند و عہما پڑھتا ساختہ و گفت کہ فقہہ و کسو ما ز شاید شد شاید  
 کر و تباہ چکر جیزی را گفتند کہ درفصل آن کلفت شست بھیں حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی  
 تا خوشی پیدا شد اذین را و گفت کہ من خ دی را لیں بخشیدہ پوام کیلئے بخشید پوست  
 کر دیں دہماں زیان آور دن ہمچنین جانش چنانچہ بو دش باتفاق دیت چون درخواست  
 نکاہ کر و خود را حیوان یافت بھیں شدن گرفت و خود را خواست کہ ہاٹ کے اندر ہم  
 در دست گرفت خواست کہ خود را فتح کر دیوام گرفتند باز داشتند زخم بخلوق رساند لیکن  
 پسیب احمدت مردم ساری فشد بھاپ پاک حضرت قدس سرہ الاصفی نا شما کرو و  
 ہلاک خود کر د حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی متوجہ پری فشدند چندی و عجم ماند بعد فخر گاہ  
 طبع جمع مطالیب بیانہ کر موصی بود در کذب شد و لغتہ باز آمدن بطلوب پذیر ہمکان فتو و میں  
 کلی شد بد سور قدیم بکارہ برازو و شکول شد اینقدر باتی ماند کہ از قطع طرق و گرفتہ میں  
 مردم ظلم رخلوں بوضع ناشائستہ سایق آخر افات داشت بصلوہ و صور غلیہ ای تمام  
 داشت و عقیدت بھاپ پاک حضرت قدس سرہ الاصفی داشت از اچملہ ایست

که محمد اسحاق نامی از قوم افغان در پایدۀ شاه جهان پور در خانه خود حضرت قدس  
 سره‌الاصلی را بخشش باطن دیده و ظاهر آنرا توانست توجیهات در پایانه و می‌حضرت قدر  
 سره‌الاصلی را نماید و ببردم دیگر از حلیمه مبارک نشان او گفتند این حلیمه مبارک حضرت  
 شیخ قدس سره‌الاصلی است و می‌ستوجه بجهت پاسانش بعد از عقبه پرسی مشعر شد و خوا  
 بیعت نمود و حضرت قدس سره‌الاصلی گفت بیعت خواهی کرد حالاند کری مشغول  
 شود وی را در سجد بردا و تلقین فذ کنون در بجزء تلقین یا اقتن آواز پا اتف شنید و بعد دو سه  
 در تراوید شد تهر و ز ترقی در ترقی روژی پیش حضرت قدس سره‌الاصلی مطریان رعایت  
 می‌گفتند و حضرت قدس سره‌الاصلی در حال حسن پودند و درگاه از محمد اسحاق گفت  
 میل پسر و دواری دهی در مسجد شمشیر گفت خبر پیده کرده حضرت را پسر دادی کامل و سست  
 تراویی رسیده تو ناچص هستی پدر انکه در اجتماع سرده و اخلاف فهماست بلکه امام شاعری دوس  
 الایه سر خسنه از فهمه شیخ ابی زیارت امامی شیخ این عربی رضوان ا شرعاً علیهم  
 قال ان محل ندو تفصیلش در موضوع وی سست و گاه باشد که مباح بعارضی متنوع میتواند چنانچه  
 مکاح آنکس را که حاجیل ز ذکر آنکی باشد چنانچه از نفقه و کسو و سکنه عاجز باشد پیش  
 بعد مکاح در کسب آنها مشغول پیش آن خلوت از وست رفت و میخین سروست که هر چند  
 مباح است چنانچه اکثر از حمل اپوی رفته چون اشعار سرده علی اخندو ص اشعار میشوند  
 رمضان عشق مجازی که متعلق به نسا و امار است و آنکه اکه فسق در این میشود از جناب  
 آنکی باشد میباشد پس میخین سرو امثال حمین مردم را مباح نیاشن ازین اه محمد سخا  
 بخطاب لا یقین مخاطب شد و زنی در مجلس حضرت قدس سره‌الاصلی حاضر پودم و که  
 سمعت محمد اسحاق و تائیر پوچفت اگر در این وقت الیقات پر خشنا ایلی که تمرینه

اهل فرس و خبره می شد و تائیزی شد و تائیزی حضرت شیخ قدس  
 سره الا صنفی بر صحاب خودش زیاده زیاده بود قصیلش خالی از عرضیت و از انجیل  
 اینست که شخصی در مکان که کهون در کسب سباب معاش نیادی پریشان کمال بود و می  
 در اجتماع بود که صورت حضرت شیخ قدس سره می رانمودار شد و لایه ملائی دی کرد و زد و گز  
 همچین عقیل می پوچن این معامله در حالت یقظه بود اتفاقاً و در معامله جهادی می قطعه نکرد و از  
 خودش نزول فرمودند می راعلم هم شد که حضرت شیخ اند قدس سره و گاهی تدبیره بود  
 بعد ازان مرغه حال شد و اسباب نیادی زیاده زیاده از کفاف شد چون مراجعت  
 از مکان کن یا این سمت نمود و بطن خودش که قصبه ملاوه است قاضی شد و آمد خصت  
 توقف و انداشت و آمد بشرف بجهت مشرف شد از بعض یاران شنیدم که حضرت شیخ  
 قدس سره الا صنفی متوجه بشد چنانچه عادت شریفه بود که در اکثری از اوقات علی الصباح  
 بر اسب سوار شده بجانبی از سیاپان و میشهاد سوال چو باستوجه می شد و اگر مرکب بجهه باشد  
 بیفت بصاصاً جهراً و الایسید غلام و دست و فتحه اللہ تعالیٰ لما بجهه بجهه بجهه بجهه  
 و لیله قدس سره الا صنفی گفت که اگر شخصی بیاید می رانشانید تو خضع کنید من باز شسته  
 پیغمتر و خاطر نشود باز متوجه بپیر شد بعد چند ساعت آن غمزید و منتظر میشد حضرت شیخ  
 قدس سره الا صنفی نشست بعد ازان حضرت شیخ قدس سره الا صنفی مراجعت نمود و بیت  
 ویرا پیرایی آدر و روئی در حضور حضرت شیخ قدس سره الا صنفی نشسته بودم ذکر احوال صلاح  
 و خیر بود اندیشید اثنا گفت که سخاطاب من لا سمع سخا لفته سخا طلب شد که گلان شی ازین عالم و  
 مکان کهون بحدت کرد پنهانی رود قدم مردم را دیدم که از وفن فارغ شدم پر زار نماز گزاردم و مراد  
 نمودم در اشتایی اه و قصبه ملکا که در کهن بست بآن شخص متلاقي شدم و سپس سیدن در

سیم  
شیخ  
درین  
دین  
دین  
دین

ملائکه

بیت  
بیت

چوپان

علام دوسته

بیت  
بیت

بیت  
بیت

بیت  
بیت

بیت  
بیت

حالیت و فن آن بود که بهجرد سماع خطایب بغارضی توجیه بگان امانته بفی الجمله مکث شد و از اینجای  
آن پسست که بعضی پیاران را در معامله دیریاد ندارم که در لیقظه بود و یاد رتو میکنند نویم  
و لیقظه دی مسادی است چه در حالت پیوسته اختصار امورات و عجیب خسار و خا  
داشت بالمهفات و بی التفات هرگز میتوانست توجه و مرافقه احتاج نبود که درکل خود میر و میخان  
رسید که تا چیزیں فور قدر نیافرط این مانند اندیشه وقت حضرت سید عبدالصمد رحمة الله تعالى  
ایی تبرد و عاصی بر و داشت و بگفت که منی بینی که این چه که حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی  
و پارکل شریف اخلافه نموده است و گفت که منی بینی که این چه که حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی  
میگفت که در قول راشتم که این یار خلاص از در طبعه یار بایش دست ترد اشم بعد از آن دید که  
خوش بپاس شریف تبرد و عاصی بر و داشت و سرنگون بعد از آن یار خلاص هن فتن تسبیب  
آن بود که دیقاً احتی شده بود و حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی بسیار بسیار با خوشنی از  
قضای زبانی شست بعد از آن یار حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی مسلک ای شد و گفت که من  
ایی قاضیان <sup>۱۷</sup> شیخ نکردم نکردند ظاهر حضرت بکفر بود که خلاص از زیبایی بود و بخود  
پایین پارامیکلا بودم نار اخلاص نکردند ظاهر حضرت بکفر بود که خلاص از زیبایی بود و بخود  
خود نبود هر چیز بخطا هر وست گرفته نمکشیدم و در وقته میگفت که از توجیه من خلاص میافت باش  
حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی اذان بیار پرسید آن سکھ الداهم بود آن یار گفت اللد نیا  
جیغه و طالبها کلام بپس حضرت شیخ گفت که هر چیز خسار احتی شد بگفت من  
آخر افت نمودم و هرگز احتی شخواهی نمودند بعد از آن تا آخر تمیز احتی نشد حضرت شیخ قدس  
سرہ الاصفی میگفت که آن سکھ احتیات بود و در اینجا میگفت که حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی  
چیزی از دعویات اسما پهراورد نیادی یاد نمیگشت دانسته داشت مگر حدیث دو

لَهُ بِنْفَقَةٍ وَمَدْرَسَةٍ  
فَنَعْلَمُ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ  
وَلَهُ دِرْجَاتٌ كَثِيرَةٌ  
أَنَّهُ مُؤْمِنٌ بِالْكِتَابِ

که وحی را تکرار نمی کرد که پس از مقدمه متعال می خواست و مصدقین سید مکان  
بدعواست که تأثیرات اصحابی شد و بهار عربی ملتفت بودی میشد و پای توجه تمام میگرد و صورت فعلیت  
میگردد و با بچشم برخوبی دوستی از هر چیز را که میخواست میشود امثال حنفیه و میرزا خوارخواه بدینو  
از راجحه اینست که زنی مشکل است که تسبیب جن پوادلیا می میگذارد اما هر ساخته حضرت شیخ  
قدس سرہ الا صحفی متوجه بوجی شد و غادم را گفت که بچاپکی دی را زدن و می چند چاپک  
بریدن شی رساند فی الفور بجهالت قدیم رسید تا این زمان اثری از جن برخواهد نهاد و  
آنها همچنان میگذارند که آن یارکه خادمه قضاد اشت گفت که حضرت از حدگذشته پیش از  
حضرت شیخ مکالم شد بآینی گرسید و فی راعلیهم مُوْلَوی چند بار بخواهد رسید رسید تا این زمان  
مرقدست حضرت قدس سرہ الا صحفی در اکثر از اوقات میگفت که عجب است از آن یار  
که این جنین حمال را مشاهده نمود و طلب سباب معاش از دی نرفت لیکن بدانکه آن یار خود  
تلود است با فرزونی اسباب معاش که عبارت از زرمال است و اسبابی مثل شنکل را نیز  
خرچه غلات بود لیکن احیائی شد از دو بندگ مشغول بیاشنه مناسب است بار و لح و آرد و  
معتقد تو خود خیره رموز و از راجحه اینست که عالم جن سخن دی بود و بی شکر صفات جن حضرت  
میشد اگر دی را میگفت که شخصی را که آزاد میدهی بگذار میگذاشت لیکن حضرت شیخ قدس  
سرہ الا صحفی متوجه گذاشت نمیشد مگر احیاناً چه وی مرضی و مستعجه طلبید و سوادگر و پی  
چزی دگر دوست نمیداشت از زن قلبی حادثه بعده خوبی است که شخصی از عصیان این

این جواہر در ساکت تحریر و از نسخه قطبی که شرح تمثیل پاشد تا آغاز شرح متوالی مطلع شد  
قاری این ناظم بود او لیاردی عزم منا کند دی کردند در قصبه خضری پر که در نواحی پهراج  
خطبید وی کردند بعد از آن مبنای حکمت متوجه یا آن قصبه شد هر دو آن کشیده همراه شد چنانچه عادت  
لکسر زن هاست<sup>۱۲</sup> اهل هندست در آن شاهی راه مرض شدنی سبد ظلی برخوبان قصبه سید مردم دی را سوار  
کردند بر ای پیچه عادت هندست که مباح را سوار بر ای پیچه کردند همین پی سبد ظلی هزار پی  
اسپ قیاده مردم متوجه شدند و می میگفت که گویا کسی ز اسپ فرد آور دالقصه منا  
کرد و مراجعت بخانه نمود که ازان قصبه چهارده و یا پانزده کرد و مسافت دارد و لکن  
در بیماری تپ غیره و درین آشنا احتیاس بول قریب شب روز تمام داشت بعد از  
از وچهارمین راجه ای این فرستادند چنانچه عادت هندست که تا چند سال زنگاخ زن  
بخانه ای این می ماند و گاه گاه بخانه زوج می آید تا آنکه الفت کامل گیرد پس بعد چند  
چون بیماری رفت و صحت کلی شد عزم آن قصبه که خسرو پرست نمود چند صورت اجتنبه بجانب  
حضرت قدس سردار<sup>۱۳</sup> حاضر شد و گفت که آن رامن کنید تا خطر رفتن بچانگان قصبه تجاوز  
حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی بعض یاران که از عصیان است می بودند گفت که وی رامن  
کنید تا از این کار نگردد و در نهایت چون می واولیا سے وی عقیدت بجانب  
حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی مداشتند امر وی را بجانب پشت نهادند و چون نه غریبت  
مکوته خاطر شدند پس مقدر کرد که فردا متوجه شود از خواب در آخر شب بیدار شد بیدار  
ساختن و چون چون مرکوز خاطر عزم سیریست آن قصبه بود و اینست که مردم پر از سفر بدان  
ساختند از این راه گفت که کتاب من که قلائل است همراه بگیرم کی ازان و چن این کتاب باگرف  
پوئی و از بعد از آن می بینند و شکل همی باز نیک چشم و برشکل روم پهاوان مکروه می باز اینها  
دست نوشته و مینه داشتند ۱۲ آنچه این فریض است

بی را گرفت و برداشت آید گیری که گپنار سقنه که از گاه و چوب پوداد دی گرفت و رسید خان  
 را سقنه از گاه و چوب های سازند و بر دلواه را نمی نهند و مستوی بود از این خان  
 نمی نهند بلکه بپارسید چنان مرتفع می سازند و دلواه که در درد مدخل است از دی سپت  
 می تایید تا با این در شکام پشکال مخدر شوند و درین وقت همچنان از دی رفت بعد لمحه مردم  
 خانه بیدار شدند وی را نیا قند پس نمودند اثری نمیدیدند و در سوی خانه نیست  
 تا این گشته چشم دید که برداشته باشد و که برداشته باشد و چنان من کیا شد و این پیش از  
 کیا شد بد وی بعد از این وقت که در این وقت آغاز شدین چنان می شنودم آنچه لفظ دارد  
 خود را در نواحی قصبه دیوی که از وطن باور دی که قصبه سه مالی نام دارد سرگردان که  
 موادی سه فرنگ خواهد پود در کناره حوضی یافت در این مدت این طبقه در حقیقت  
 بعض این مسافت از سر اقدام پود چه در پایه هایی اینکه از نجح سفر چید او پوچنانچه به اینها می  
 آنها در مرکز از این پیدا می شوند و همچنان میز بعض مردم که در نواحی دیوی  
 روشن شده پودند ویرا در دویدن یا گفتند شور آن هنگام در طرقه ای عین یک پاره در زمین کرد و آنها  
 آورده بودند ظاهر از گذشتند پوچه دیگر قریب بینه از این  
 در انجار فته بخانه ای کسی از میهمان آن قصبه نمایند و صاحب خانه همچو خصع پیش که مذاودی حال  
 خود را پوشیده و پشب بخانه محفوظ نمایند چون از خواب بیدار شد خود را در کنار آن حوض می فرسد  
 زیاده از نیم کرده از این قصبه پوچه از شده چه کند سعی چنایی نمایند ملکه بحال سعی نداشت  
 درین اشنا درا فاقه است پس عزمیت آمدن بخانه خود نمود و بوقت شام بخانه رسید تا آن روز  
 در قطع مسافت شده گذشت بضیعت و خراشید گیره اند پاره همچو پاره از این میز ای ای  
 جن میست پس ازین خوشیان و میش حضرت شیخ قدس سرہ الاعظم آمدند و اینجا در چه

البعد

آن

می عینم

دیگر پیچ

دلوان

طبع

طی این

چیزی

آن

بی

بی

نام

نیز

اشنا پیغ

ازین آسید آپ وردند حضرت شیخ قدس سرہ الاعظمی التقاط کرد ہر چند پاکین قدر کفایت نہ  
 کر لال تقاضی میکردد اللہ عالم با سار عبادوہ ہر چند از امام قصبه تعالیٰ باین رسالہ ندارد و دوین  
 چون قصبه ثانی داشت بنظر عموم اقتضایے آن کرد که امام باید ممود پس بنشو بعد چند  
 در دشی از زلما میتہ که حال قوی داشت پیدا شد و سیاری که از قوم حلائق سرا برشد چنین  
 تلقین نمود و می آسید وہ رادر خانہ نشاند و پرورد خانہ پناضله چند گز نشست و گفت  
 اگر چنانچہ بجزی بگویند جواب نہ بدو ہر گز بآنها تکمیل نماید بعد ازان یاران ملائی در خواندن  
 اسما مشغول شد بعد ساعتی آن چنان نمود از آسید بھشدند و بمان صورت میلے کم پیش ازین  
 در وقت بین ظاهرو داں ہر دو جن شور کردند و تهدید پیشوایق نمودند که باز از احشیاء یعنی بیم  
 غایب چشم آن جواب نداد و دین شفیع چندی گذشت بعد ازان بالجاج و عجم پیش از مند مطابق  
 و تعلیمات جواب نداد بعد ازان بسیار بجز دارزدی تفصی خود را کردند سو و نگر دلاجم  
 شدند طاقت چندیش حکمت نداند پس آن نہار در دو شیشه بند ساخت آن ہر دو جن مثل دو  
 شده داخل آن ہر دو شیشه شدند اگر کسی میخواست که پرورد پیش نفیں می شست باز آنها  
 را پرورد آور دشلی خان پرآمدند و بمان صورتہا متصل شدند باز در شیشه اوار گور و در زمینی  
 ظاهر اد نواحی زید پور که از حضرت باشاص انہا اللہ تعالیٰ چار کردہ پاشد دفن کردند  
 اگر آن شیشه اپر آید طاقت بروان شدن ندارند حالاتیج ترد دخاط غیرت چنانچہ چند فرزند  
 شدند و از فرزند کان فرزند شدند تا این مان این تحریر انشاء اللہ تعالیٰ نسل از دیگر فرزند  
 هم خواهد شد ای ما شاء اللہ تعالیٰ و از ای محکم میست که بعضاً می شد و میدید پرید حق تعالیٰ  
 ما شیوه بسیار بود ایین راه پر کرد در بعض حالات که از خود غائب می شد و میدید پرید حق تعالیٰ  
 و میشید بشید حق تعالیٰ و خود را پس میکرد و میشید حق تعالیٰ قظر میکرد و میشید حق تعالیٰ

در این حالت یا مشل و می دیگر حال باشد نظر بر سرگه اقتاد حالت و می تغیر شود در  
 هر قدر که اذان عیشی فرجه حالت که می بود پر خاسته در پیده پدر و از مسجد آمد او را  
 سے کرد و نومن چون اللہ رکن گرفت و می هم آواز خود می کرد و چون مودن شهادت می گفت  
 و می هم آواز می کرد تا آخر اذان چون مودن از اذان فان غم پیش دادی هم از آوارگرد  
 می مادر بجایی که بود سیرفت همچنین سالما گذشت مانند بخواست که آن سگ را  
 خاصی در عقیدت بود این سبب حضرت شیخ چون بغیر سیرپی خواست و می همراه  
 بشد و زی حضرت قدس سرہ الاصفی اذ اس پر فرود آمد و گلمم خود فرش کرد و  
 با جیب بجا در شد اس پر در گشی آمد و گرخت و حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی شیخ  
 فرش چه از ز خرقات و مینا و لیل تفات نداشت آن سگ شادید و سر راه را سپ شد  
 آن زمان که اس پر پیشاده شد باز آمد و بجاش حضرت قدس سرہ الاصفی می آورد  
 و اشارت بسوی جانب اس پر میگردید اذان شخصی آمد حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی  
 بوسے گفت که همراه این سگ دوچار نیکمه بود و آن شخص همچنان کرد و پیدا که اس پر آن  
 تو احی ی هست گرفت آور و ظاهر اچون آن سگ می خود حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی  
 نگیر پر قلن و می دین و غیره اس پار پیوی مردم و از این جمله امیر شیر که حضرت  
 شیخ قدس سرہ الاصفی در زیر درخت بر گرد بگزاره چوی کیهانی گلمم خود را فرش کرد و  
 جی ی یافت تا خرس ساز و چند فراغ و خود را فرش خود آمد و پیدا که ماری سیاه که از اجنبت  
 مارها باشد پر فرض شمشه حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی گفت اگر بر قصد فساد آمده  
 پر و مار گفت که من پیر گماع ذکر آمده و اولیاء اللہ تعالیٰ را می گزین و مستمع بازه بیفت  
 و از این جمله امیر شیر که طیعت حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی مانعی باش و که پرسید که آن مروج

داشت پشند در بلده بہر فیج اگر جای سوار شده پیر فیض آن محبوب را همراهی  
 بود  
 بیافت چنانچه میدانست که دوی بعین جسد خود همراه است از تو ائم زمان تسلی  
 در در شد چنان استیلا گرفت که قرار نداشت کما همی سر را بخشد می گردگاهی بر فرش  
 می ماید کسی گفت ویرا فلاں و فلاں می بینید کسی نیست که در دوی و در کند حضرت  
 شیخ قدس سره الاصفی متوجه بوسے شد و در دوی را کشید فی الحال دوی صحبت با  
 در در بیربارک مستولی شد و آزار بسیار شد پیش در دیشی رفت و حال را ظاهر کرد  
 دوی نصیحت پیش آمد چه لازم بود که بمند و بچه اخپین کروان حضرت شیخ قدس سره  
 الاصفی چیری نفرمود بعد ازان آن در دیش در دیش اسعمال کرد آن دفع فروشد  
 و صحبت شد این بندۀ درگاه گمان می بود که این حیله ملائیه است غالباً انت که  
 بالتفات حضرت شیخ قدس سره الاصفی صحبت است بعد ازان حضرت قدس  
 سره الاصفی پذیراست مرضا صنی علی شرع که وقیقۀ از دقاوی سنت پیوی صلوات الله علی  
 صاحبہ و علی آله نگذاشته رفت و گفته همراهی آن مشوق گفت آن شیخ مرضا  
 گفت اگر آن ہشد و بچه را شائیه از محبت الهی می پوڈلن می پردم که دی بخودش  
 حاضر بود خطره شاست که در تولد اندرین اشنا حضرت پیر سید عبد الصمد علیہ الرحمۃ  
 و بارک لشتر تعالیٰ فی اخلاقه بحضرت شیخ قدس سره الاصفی ظاہر شد و گفت محبوب  
 خود باید نگریست و خود مشوق خود باید بورنیقت مشوق را در خود عضای دوی  
 بعین اعضا نه خود یافت بلکه بعین دیگر محبت و سه از دل رفت بعد ازان چپ  
 دیرا می دید در ظهر حسن و لبیا منی آمد و دوی قبل ازین متوجه بجا شد حضرت شیخ  
 قدس سره الاصفی نیشد حالاً میل طبع دی بجانب حضرت شیخ قدس سره الاصفی

بسیار لیکن چه الان عذر دست و ماینفع اللهم قد صنعت اللین بالصیف از انجمله  
 آنیست که روزی در قصبه امحلی بودندی در چاه افتاده و شب پوچشتر شد  
 قدس سرہ الا صنی در نواحی آن چاه میگذشت حالش دریافت ترجم و احسان بر  
 حالت بردی صورت گرفت عنایت پوے منود و متوجه بحال درمانده شد و  
 از چاه برآمد مردم متوجه بودند چون بردن آردند ظاهر شود بعض مردم تجوید شد  
 میکردند آن دن می گفت که من ویرامی شناسم این مردم که میگویند نیست  
 و از انجمله آنیست در مجلس بعض علماء حرف خرق عوام نمود رسان شد و  
 استعجاب کراستی ر حضرت سیدة النساء فاطمه زهراء صی اسلام تعالی از عنها از سفیر خدا  
 صلوات اللہ تعالیٰ علیہ وعلی آلہ دیده که ردای مبارک از پس پیش میکشیدند ادام  
 مبارک عائی شدندی سکفت از طرفی بطری می آمد حضرت شیخ قدس سرہ الا صنی گفت  
 حالا هم بفیض رسول خد صلوات اللہ تعالیٰ علیہ وعلی آله الطاہرین ز امامی وی  
 که خلفاء باطن باشد میتوانند شد پس گفت چادر را کشید کشیدند همانطوری باقی شد

بسیار لیکن چه الان عذر دست و ماینفع اللهم قد صنعت اللین بالصیف از انجمله  
 آنیست که روزی در قصبه امحلی بودندی در چاه افتاده و شب پوچشتر شد  
 قدس سرہ الا صنی در نواحی آن چاه میگذشت حالش دریافت ترجم و احسان بر  
 حالت بردی صورت گرفت عنایت پوے منود و متوجه بحال درمانده شد و  
 از چاه برآمد مردم متوجه بودند چون بردن آردند ظاهر شود بعض مردم تجوید شد  
 میکردند آن دن می گفت که من ویرامی شناسم این مردم که میگویند نیست  
 و از انجمله آنیست در مجلس بعض علماء حرف خرق عوام نمود رسان شد و  
 استعجاب کراستی ر حضرت سیدة النساء فاطمه زهراء صی اسلام تعالی از عنها از سفیر خدا  
 صلوات اللہ تعالیٰ علیہ وعلی آلہ دیده که ردای مبارک از پس پیش میکشیدند ادام  
 مبارک عائی شدندی سکفت از طرفی بطری می آمد حضرت شیخ قدس سرہ الا صنی گفت  
 حالا هم بفیض رسول خد صلوات اللہ تعالیٰ علیہ وعلی آله الطاہرین ز امامی وی  
 که خلفاء باطن باشد میتوانند شد پس گفت چادر را کشید کشیدند همانطوری باقی شد

سر و طرف چادر را گرفته کشیدند از آمدها که حالت نشید و در اکثرین از اتفاقات  
 میگفتند فرض روح القدس رباند و فرمایده دیگران هم گفتند اینچه بحایی گردید  
 روزی در کناره حوضی کلان که بسیار مطبوع است در نواحی موضع ساده مسود اقامت  
 نشسته بود و گفتند این قدرت مختصر کسی نیست بالفعل هم مشود پیدا نمکه بعن  
 مردم گمان میبرند که خرق عادت که از آنها علیهم الصلوٰۃ واقع شود از آنها نشود  
 این حرف عقل زود یقیوٰش متجهی شود و چه احیای ممی از اولیا کرد یا نه شد و چه  
 غیره وی با شباهت پنهان فرق این است که برآورده بیوت اگر صادر شود تصدیقاً اما بجز  
 ورثه که است بخواه از امثال ما یقصد عمن لا انبیاء علیهم الصلوٰۃ وعلی ثبیثنا و آن الظاهر است  
 و یعنی با احتیاط اشاره علم و از انجمله نیست که بعیادت بعض مریدان رفتند بودند  
 برضی مبتدا بود که صحبت از دمی متعوق نبود و صاحب فراش بود چون ملاقاتی  
 حضرت شیخ قدس سرہ الا صفی بزره مند شد و گفت و گفت بعد استفسار و تسلیم  
 که به شدت پیاری و یاخوف مرگ نی کریم بلکه درین اندیشه امر که در پیشترینی <sup>۱۰۰</sup> مرض نیز  
 که از حضرت صاحب غفوٰل بیشود این حالت مرگ یان نماید چون حضرت شیخ قدس  
 سرہ الا صفی حال می مشاهده نمود آسم حیم بخلی شد پس گفت که قل ان دل قوی دان  
 و آندر قعالی یاد دار بیعتیست آنچه صحبت است و مراجعت بخلافه نمود پس در حست ہر فر  
 پتی قی بود چنانچه همون روز بخودی خود شدست و از سریر فرواده و تناول کرد و پرور  
 دویم کو یار که پیچ اثری از مرض نبود و از انجمله نیست که چون پیوسته میان نقا  
 بود از محramات طعام که وجہ حضرت دمی ظاہر نیز طلاقع می یافت و یا حاجی بیهایی شد  
 که از تناول آن باز می ماند و اگر کسی پدر که وارث نمیشند نموده بپاس صور عیانه بود

می شد اتفاقات نمی کرد بلکه انحراف و تحقیری نمود با وجود که تو پسحود سے با صورتیان فائل  
 لباس زیاده ازان بود که تصور نموده آید ازین راه روزے حاکمی بلده که هنر که افتاد  
 و شوکت شاهزاده داشت بلطفا سے بنا کر در خانه شیخ دوست محمد که حال قوی داشت  
 و از ماسوای حق تعالیٰ در همه عوالم اوقات و گذشته پود و نهاد عمران تجربه از نویش  
 ساخته و بزرده ستام تفرید و عشق حقانی رسیده بپرہ مند پندت و گفت مرشد  
 شیخ قدس سره الاصفی قبول کرد پوچتی طعامی عجیب سپاه خانه فرستاد بوقت دیگر طعام ضیافت  
 حضرت شیخ قدس سره الاصفی می بینید که یک بچه اسپه بعصورت و خوش رنگ را  
 مردم گرفتند ران و می جدا می کنند حضرت شیخ قدس سره الاصفی گفت بر لئے چه  
 بین تعداد بینهاید گفتند بپروردان شاه حضرت شیخ از تداول آن طعام عجیب متبیه  
 شد بوقت دیگر که طعام قسم قسم آمد حضرت شیخ قدس سره الاصفی گفت بهم مردم  
 بخود ندارد از درین وقت بیل طبع غیبت پر قلت و دیگر اگر بیل خواهد  
 می خورم چون مردم نخورد هم مطابق آذ اطمینان فرانش و اتفاق شد نهیرو  
 آن حاکم هم رفته آن طعام که بیکاره داشته بود گفت من نخواهم خور و چنین نمایم  
 و دوست محمد چون بر پیش ره حضرت شیخ قدس سره ملالتی دید گفت چرا مول استی حضرت  
 شیخ قدس سره الاصفی گفت بیارین معا مادر شیخ دوست محمد کلمات گفت که از و  
 اهل بزمی تو اند شد که در طبقه امراء حکام اشتباه و اختلال ہست و از صحیح آنها حضرت  
 می باید نمود و ازین راه پیش ره حضرت شیخ قدس سره در سایر و رخت انبیائی شسته بود  
 یک کس در پیشی آمد و سلام علیکم نمود بطریق قوم ملالتی بہندی چه حضرت شیخ قدس  
 سره الاصفی هرگز پرگز متوجه بپی نشد و می خود را از روی میگردانید و دوست

حاکمی

حکم بده

لذت

حق تعالیٰ

بر

پیش

کجا

جهت

کجا

بینهای

پنجابی  
جسٹس  
اسٹ

۱۰۷

سائیں میگفت در فهاد شان و می بزمیان میرا نکہ ہر گز از شان و سے نباید  
علی الخصوص با مردم در ویشان چې با آنها حشن سلوک چندان نداشت  
حکی از و سے است چون سوال میگردیدن طبع

از روی معامله میکرد و اماح در سوال پنج سو و نکرده بتهه مردم حضار در تحریر و تفکر شد  
که پایین معامله از درویشان در عیش بخی آید باز آن درویش را هگرفت کیا که و  
ساعت نگذشت پاشد که مردم از بد و سرای یا از آبادایها که قریب دی اند  
آمدند و گفتند سامی پودا سپ را اصلاح می نموده خلاص خلاص چیز را پیدا زد  
گرفته بوده ظاهر این بیاس فقر ایلپیش نموده رفته مردم حضار گفتند اند رین سا  
رفته است شخص کنید آنها در چیزی شدند و همچنین قالع دیگر و احصاء  
کرامات خالی از کلکت نیست اینقدر مردم تهدی را کفايت دارد واللہ الہ کوئی  
لاماهم فله الحمد و عسله انبیه و آله الصلوٰۃ والسلام و رضوان اللہ علی و بنیاء اللام

الشیخ فیض کر درین زمان مبارک کتاب مستطاب مناقب رزاقیه مصنف استاد العلما  
حضرت علام نظام الدین صاحب فرنگی محلی در حالات ذکرات و طلب الاقطب حضرت  
آقا او پاسنیہ قدس سرہ الا عجیب حسب ارشاد حضرت والامناقب قبلہ محترم جناب  
موعلوی سید حمتا زاده صاحب النسوی رزاقی باستمام و ایتمام ذر کشیر ساه چون ۱۹۲۱ء مطابق  
۱۳۴۹ھ در طبع خاکسار عدی خان مالک شاہی پریس لکمنو بزرگ طبع آور است و پیر است شد

لر و میخانه هایی که در آنها از این اتفاق خبر داشتند  
آنها را بسیار شوک کردند و این اتفاق را با خود برگشته  
بگفتند و این اتفاق را در میان افرادی که در آنها زندگی  
میکردند بسیار شوک کردند و این اتفاق را با خود برگشته  
بگفتند و این اتفاق را در میان افرادی که در آنها زندگی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
قَلِيلٌ مِنْ يَتَذَكَّرُ فَلَعْنَوْ وَأَنْوَارُ  
رَزْقِيْ يَا قَسْوَى قَدْسَلَ اللَّهُ سَرْعَانَ الْعَزِيزَ

اے شہ قطنیہ ان دے ہادی ہزو سرا  
شع بضم لم نیل نور حیران معرفت  
روی رخاں نیاز و بادل پر آرزو  
تاک پاشہ کشہ از خاک قدامت مستین  
اکروئی گوہر عرقان قیض و سیست  
معنی الفخر خری تازمان ستور یود  
گھبین باغ حسینی شربستان حسن  
خاک در کاہ تو باشد پیش بر بالقین  
آفتاب بلهفت تو ہر جاکہ شد رتو فکن  
میزدا ید زنگل ز آئندہ دلماہ خلق  
پڑا لزان رو ضم مدرا امڑو جنت مام  
شمع عرقان و تحریقت یاقہ راز تو قدر غعا  
خرچ و حصفت دیلم ٹھرم ٹھمی می زنما

لکی پر میخان بگوییم که این عذر میخواهد  
لکی پر میخان بگوییم که این عذر میخواهد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

فہریتِ تصنیف حکیم موصویٰ علیہ السلام ابن حکیم محمد علیہ السلام فتح بونی

ششمین قدر توزیعگره مشتمل است  
بجان کمپینه ز عیش و شام آفاق  
از شنگره نینده درگاه شاه رزاق

1

ام شہر تخت دلایت خسرو ملک بیقا  
بادی راه طریقت پشویدا ملش بن  
مرشد خلق و مطاع و پرستو کاجمان  
نجم تایان ہدایت آن قاب معرفت  
سرمه پشم حقیقت بین پتوں خلیل درش  
ای حرم پاک تو چون پانع ضمدون حنان فرا  
کار عیسیے میکند ہر دم ہولے کو س تو  
حد کشاد اندر کشاد آیہ پر کاہان دل  
زان زان قیامت رباشد از ہر چشم اهان  
ام خوشی ن و قدر کل بود کل اتفاق کا و تو  
گاه سنگ و گہم تیوهہ سرما را خود کاہ  
من بعزم خضر نقوشم اگر خواہ کسے